



حرکت تکاملی هنر و هنر مند در حوزه دین

# وساطت هر فرد فیضی، رسالت هنر متعهد

گفتاری از حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمهدی میرباقری (رئیس فرهنگستان علوم اسلامی) به بهانه دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما و اهالی هنر، با رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت‌آیت الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)

شهادت را هنر معرفی می‌کنند - شهادت هنر مردان خداست - همین است. شهید آن کسی است که با فعل خودش، احساسات اجتماعی را به بلوغ عبودیت و بندگی، گذر از دنیا و توجه به مسائل مهمتر سیر می‌دهد.

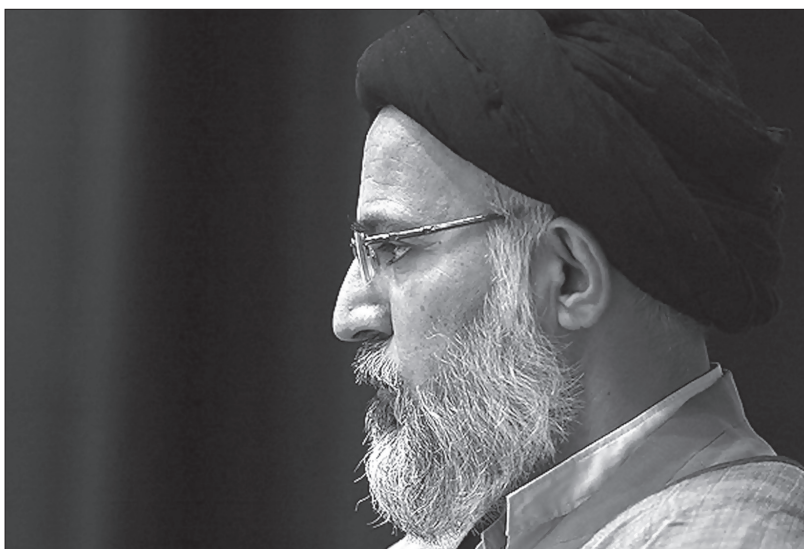


### هنر ابزار اقامه و جهت‌دهی به عواطف اجتماعی

احساسی که شما در مخاطب ایجاد می‌کنید - که خدای متعال ذوق آن را داده است - چند تا خصوصیت

باید داشته باشد. خصوصیت مجوری آن این است که باید در نهایت، تولی و تبری را رشد بدهد؛ یعنی هنر باید ابزار بسط تولی و تبری باشد؛ قلوب را نسبت به یک جبهه متعلق و دل‌داده و نسبت به جبهه دیگر متنفر کند. هنری که فقط بسط محبت می‌دهد، یک جانبه است و برای پردازش رشد جامعه کافی نیست. همچنین هنری که فقط نفرت‌ها را رشد بدهد، برای پرواز جامعه کافی نیست. باید هر دوی اینها را بتواند بسط بدهد. خود هنرمند باید اول احساسی در این وادی پیدا کند، بعد به این جبهه‌ای از احساس که در وجودش پیدا می‌شود، بعد اجتماعی بدهد و دیگران را هم در آن احساسات شریک کند. به تعبیر دیگر اقامه خودش را اقامه کند. هنر؛ ابزار اقامه عواطف اجتماعی در جهت خاص است.

نکته دیگر این که بر همین اساس، هنر باید بتواند به عواطف اجتماعی جهت بدهد. آن جهت هم این است که آن تولی و تبری محوری را که شرط اصلی کمال، بلوغ عواطف انسانی، حساسیت‌های انسانی و حالات قلبی انسان است و به تعبیر دیگر محور همه ملکات اخلاقی است، در همه جا بسط دهد؛ یعنی هنر او هیچ کجا منفصل از آن احساس مرکزی



### ۱. خصلت‌های ضروری هنرمند

احساسی که هنرمند از پدیده‌ها دارد، باید جلوتر و عمیق‌تر و لطیف‌تر از دیگران باشد تا با این سه خصوصیت بتواند در مقام احساس، دیگران را دستگیری کند. هنرمند باید احساسات دیگران را هم به بلوغ برساند.

### رهبری احساسات اجتماعی از سوی هنرمندان

رهبری احساسات اجتماعی تا حدود زیادی در دست هنرمندان است. هنر ابزاری است در خدمت هنرمند که می‌تواند از طریق آن به احساساتی که قبلاً تجربه کرده است، بُعد اجتماعی بدهد و به دیگران منتقل بکند و در آنها احساس نوعی همدلی اجتماعی ایجاد کند. این یکی از خصوصیات است که هر هنری می‌بایست داشته باشد. این را هم می‌دانید که رهبری عواطف و احساسات اجتماعی، به منزله رهبری قلوب و بسیار مهم است. اگر کسی بتواند این کار را بکند، در واقع وساطت در فیض یا خدای نکرده واسطه در بسط ظلمت پیدا می‌کند. شاید حضرت امام (ره) آنجا هم که



**هنر باید ابزار بسط تولی و تبری باشد؛ قلوب را نسبت به یک جبهه متعلق و دل‌داده و نسبت به جبهه دیگر متنفر کند.**



**هنر ابزاری است در خدمت هنرمند که می‌تواند از طریق آن به احساساتی که قبلاً تجربه کرده است، بعد اجتماعی بدهد و به دیگران منتقل بکند و در آنها احساس نوعی همدلی اجتماعی ایجاد کند.**

اجتماعی است و اینکه بتواند آن افق‌ها را سیر کند و قاعدتاً باید بتواند روح مخاطب خودش را وارد فضاها و افق و خیزهایی کند و در پایان هم یک فرودگاهی را برای او در نظر بگیرد. البته نه در احساس او طمع خام ایجاد کند و نه احساس او را مأیوس کند، بلکه باید بتواند در او حرکت ایجاد کند و طمع خام را از او بگیرد.

#### ۲. الگوهای دینی در زمینه هنر

ابوحزمه مخاطب را از کجا تا کجا می‌برد. حالا تعبیر هنر هم در اینجا تعبیر قاصری است. واقعا تجلی آن احساس معصوم (ع) توأم با آن شهودی که در وسعت هستی دارد، انسان را در امواجی از احساس، متحول و متبدل می‌کند و یک فرودگاه امنی هم در آخر آن دارد. مثلاً اگر به کسی که قله دماوند را نمی‌شناسد و فقط یک چیزی از آن شنیده است یا فکر می‌کند که قله دماوند که رفتنی نیست، بگویند

خودشان جنگ اسلام و تجدد، اسلام و جریان مدرنیته) موضوع قرار می‌دهد و بعد هم عاطفه‌های جهانی را به سمت نفرت نسبت به اسلام و امیدواری نسبت به جریان تجدد و محور آن یعنی آمریکا پیش می‌برد. بنابراین هنرمندی که وارد این وادی می‌شود و در این وادی کار هنری می‌کند، خودش به یک نقطه احساسی رسیده است که می‌تواند این احساس را در رفتار هنری خود متجسد کند. در نتیجه از طریق همان ابزار هنری که القانات غیر مستقیم دارد، مخاطب را نسبت به مسائل کلانی که غفلت داشته است، هوشیار و حساسیت‌هایش را بیدار می‌کند. کسی که پای این فیلم می‌نشیند، احساس می‌کند که موجی از مثلاً جریان ترور و تروریسم کور در جهان از طرف تمدن رقیب برپا شده است و در این موج ترور کور؛ عاطفه، رحم و عقلانیت وجود ندارد. تکیه‌گاهی هم که می‌توان به آن تکیه کرد و نقطه امید و انکاست، جریان غرب و به خصوص پنتاگون و امثال آن است. حالا شما ببینید این هنرمند کجا و آن هنرمند نوع اول کجا؟ ببینید درک این دو تا چقدر با هم تفاوت دارد. هر دو کار هنری می‌کنند؛ هر دو هم بر موج احساسات مخاطب خودشان سوار می‌شوند و یک میل و یا نفرتی را ایجاد می‌کنند، سبزی می‌کنند، رویشی در او ایجاد می‌کنند، اما این در چه مقیاسی و آن در چه مقیاس. یا فرض کنید وقتی احساسات اجتماعی را به دست اولی بدهید و بگویید رهبری کن، فیلم‌هایی می‌سازد که در حد رفتار اقشار و مناسبات آنها با یکدیگر است. حاصل آن نیز این است که برخوردهای سنتی یا مذهبی بین اقشار را به یک قاعده تبدیل کند. بنابراین خصوصیتی که هنرمند باید داشته باشد، قدرت بسط دادن آن نقطه مرکزی و قدرت تعالی دادن آن به مصادیق بزرگ در مقیاس جهانی و در مقیاس‌های کلان

نباشد و قدرت داشته باشد. همه چیز را به آن محور (تولی و تبری مرکزی که همان محبت به خدای متعال و بغض نسبت به اعدای الهی است) برگرداند. در یک قدم در تجسد، به محبت به اولیای الهی و بیزاری از دشمنان محوری آنها تبدیل می‌شود؛ یعنی هیچ کجا نباید شعر شما فارغ از این دو کلمه یعنی «کلمه حق» و «کلمه باطل» باشد. ایجاد نوعی بسط و گرایش نسبت به حق و تبری نسبت به دشمنان او.

#### رسالت هنرمند در یافتن مصادیق تاریخی تولی و تبری

بعضی از هنرمندان در مورد محبت وجود مقدس امیرالمؤمنین و نفرت جبهه مقابل خوب می‌توانند صحبت کنند، نقش ایفا کنند و یا بنویسند و بخوانند، اما همین که تنزل پیدا می‌کند، دیگر نمی‌توانند حرف بزنند؛ یعنی دیگر نمی‌توانند همان موضوع را در جریان تاریخی حق و باطل تنزل و بسط بدهند. به نظر می‌رسد از خصوصیات هنر پیشرو این است که بتواند عاطفه‌های اصلی را در مصادیق تاریخی خودش بسط بدهد؛ اگر هنرمند بتواند هنرش را خوب تجلی دهد، توانسته است راجع به هر موضوعی هنرنمایی کند و رسالت هنری خودش را ایفا نماید. بنابراین باید بتوانیم آن را به مقوله‌های تاریخی و اجتماعی بسط دهیم. وقتی هم که می‌خواهیم بسط دهیم، قاعدتاً باید بتوانیم به مقوله‌های کلان اجتماعی بسط دهیم. به عنوان مثال - با صرف نظر از فنون و هنرهای ادبی - سینمای سلطه و جریانی که از طریق هالیوود و امثال آنها هدایت می‌شود، یا سینمایی که شهوات مادی را بسط می‌دهد، الان در مقیاس جهت‌گیری‌های جهانی بروز پیدا کرده است. سینمایی که می‌خواهد مخاطب خودش را به موضع‌گیری خاصی بکشاند، جنگ سوم را (به اصطلاح





**هنر ابزاری است در خدمت هنرمند که می‌تواند از طریق آن به احساساتی که قبلاً تجربه کرده است، بعد اجتماعی بدهد و به دیگران منتقل بکند و در آنها احساس نوعی همدلی اجتماعی ایجاد کند.**

این چهار شاگرد را به قله برسان، از همان اول آنها را خسته می‌کند. یا اگر راهشان بیاندازد، اولین تپه ماهوری که رسید، می‌گوید این همان دماوند است؛ چون نه دماوند را دیده و نه فهمیده که چه الزاماتی دارد، ولی امام سجاد(ع) آدم را در فراز و فرودها، در احساس خطرها، امنیت‌ها، تنهایی‌ها، غربت‌ها درک از جلال و جمال حق، درک از ضعف‌ها و واماندگی‌های خودش، رحمت او در نقطه اوج احساس، امید، قرب و مطالبه که آدم احساس می‌کند هم آغوش خداست و واقعاً می‌تواند خدا را در بغل بگیرد، همراهی می‌کند، او همه چیز را از خدا می‌خواهد «اللهم اغفر لحینا و میتنا شاهدنا

و غائبنا» چه احساسی در آدم موج می‌زند وقتی یک رحمتی را حاضر می‌بیند که می‌شود از این رحمت همه عالم را سیراب کرد. یک تنه می‌خواهد از رحمت خدا مثلاً سقایی بکند. در همان حال می‌بیند لسان دعا عوض می‌شود: «اللهم مالی کلما قلت قد صلحت سریرتی و...» ببینید از کجا آدم را به کجا می‌برد. این آدمی که در اوج وصال است را یک دفعه متوجه می‌کند که نه این خبرها نیست. اگر این تحول را در آدم ایجاد نکرده باشد، چرا این حرف‌ها را بگوید؟ چرا این دعاها با این فرازها شروع بشود. «کلما قلت لصلاه بین یدیک»... در این صورت آدم از اول می‌گوید این راه اصلاً رفتنی نیست. حضرت ابتدا شروع به بیان ضعف‌ها می‌کنند، طوری که آدم از اول متوجه ضعف‌ها نیز می‌شود. شاید دیگر اصلاً گناهی کرده‌ام که پرونده‌ام بسته شده است. بعضی روایات دارد که آدم یک گناهی می‌کند که می‌گویند: در خیر بسته شد، هرکاری هم بکنید دیگر پرونده تو را بستیم. نکند که مرا ترک کردی، نکند که با بطالین نشستیم. حضرت در فرازهای بعد راه حل‌ها را پیشنهاد می‌دهند و می‌فرمایند اگر این مشکلات هست، راه‌حل‌های آن هم این است؛ اینها را به خدا بگو و با همین درمیان گذاشتن، مشکلات خودت را رفع کن. این نگاه که این فضاهای بزرگ و لایتناهی را پیش روی انسان باز می‌کند، فضایی است که اگر امام سجاد(ع) نگوید، اصلاً آدم معنی آن را نمی‌فهمد.

«الحمد لله الذی و کلنی الیه فاکرمنی و لم یکلنی الی الناس...» این افق‌ها را پیش روی انسان باز کردن، آن هم در فضایی که فضای احساس و موج برداشتن روح و رشد است و بعد هم این‌ها را در امواجی حرکت دادن، بعد هم به یک ساحل امن رساندن، کار هر کسی نیست. شما در این دعا فرودگاهی دارید: «اللهم انی اسئلك ایمانا تابشیر به قلبی و یقینا...» هرکسی نمی‌تواند آدم را در آنجا بنشانند. اگر غیر از معصوم باشد، آدم را پرواز می‌دهد، بعد وسط هوا رهایش می‌کند. حالا یا مرغ‌ها او را می‌خورند یا هنگام فرود آمدن به سرعت او را به زمین می‌زنند؛ یا به اصطلاح وقتی می‌خواهد خیزهایی بردارد، امکان پرواز بعدی را غیر

ممکن می‌کند. بنابراین باید با یک لطافت مخاطب را در اوج فراز و فرودها بباورید؛ آخر هم در یک جای امن این تحولات را سامان پذیرد.

### ۳. جایگاه خیال در امر هنر

نکته دیگر این است که جایگاه خیال در بسط دادن چیست و چقدر باید این خیال را بسط داد. اگر در معرفت‌شناسی (هم روان‌شناسی معرفت و هم فلسفه معرفت) که از آن بحث شده است که خیال چه کاره است و چطور قبض و بسط پیدا می‌کند و چقدر می‌توان آن را قبض و بسط داد، دقت شود؛ بعد باید توجه کنیم که برای رسیدن به یک هنر صحیح چقدر باید از قوه خیال مدد گرفت؟ جایگاه خیال کجاست؟ جایگاه عقلانیت کجاست؟ جایگاه حضور ایمان کجاست؟ سوم سؤال فقهی آن است که چقدر مجاز هستیم از خیال استفاده کنیم؟ خیال در چه افق‌هایی حق دارد وارد شود؟ مثلاً در ساحت ربوبی اصلاً خیال نباید وارد شود. «کلما من یستمع او هامکم فی ادق المعانی و هو مصنوعکم» مردود است. اصلاً جایی برای خیال نیست که انسان راجع به خدا با خیالش شعر بگوید. بنابراین یک ساحت‌هایی است که عقل ما اجازه ورود به آنجا را ندارد، چه برسد به خیال از نظر ساحت. حتی در توصیف امیرالمؤمنین هم شما حق ندارید به هیچ وجه خیال را بباورید. این اصلاً یک ساحتی است که در آنجا هر چه خیال ما ترسیم کند، غیر از امیرالمؤمنین است. اسم اعظم الهی است. خیال ما به آن دست نمی‌یابد. مقام و ساحتی است که «کنه معرفتی بالنورانیه معرفت‌الله و معرفت‌الله معرفتی» عتقا شکار کس نشود دام بازگیر، اصلاً خیالات ما به آنجا راه پیدا نمی‌کند.

باید معین شود که در معرفت‌شناسی جایگاه خیال کجاست و تحت کدام قوه عمل می‌کند؟ نسبت آن با عقلانیت، احساس و حس چیست؟ نسبت آن با قلب و با ایمان چیست؟ ظرفیت نگارگری آن نسبت به حقایق چقدر است؟ به نظر من این یک بحث تخصصی است که به طور جدی باید وارد شد و هم بحث‌های عقلانی و هم تقلی آن را تمام کرد.